**پيش‏گفتار**

**عصر بعثت‏خاتم‏الانبياء، محمد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم عصر جاهليت، خرافات و ... بود. درچنان زمانى كه عقيده‏هاى خرافى گوناگون و رايج در جامعه (جزيرة‏العرب) زندگى اجتماعى، مذهبى، سياسى و اقتصادى مردم را شكل مى‏داد; (1) نزول وحى الهى با بيان عقايد و قوانينى جديد كه مبتنى بر اصولى چند از جمله; «ستيز با عقائد خرافى و دعوت به پرستش خداى يگانه، پرهيز از شرك، ظلم، تجاوز و رعايت‏حقوق انسانى و برابرى انسانها»; بود واكنش‏هاى گوناگونى درپى داشت.**

**از طرفى تشنگان حقيقت را به جستجوى چشمه‏سار حقيقت وا مى‏داشت و از سوى ديگر كوران و كران ناآگاه و متعصب كه از سنت‏هاى غلط پدران، رؤسا و بزرگان پيروى مى‏كردند، به ستيزه با حق و انكار وحى‏الهى از طرق مختلف بخصوص تهمت‏هاى گوناگون بر پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم، و ايجاد شبهه در جامعه برمى‏خاستند.**

**از جمله تهمتها عبارت بود از: (و قالوا اساطير الاولين اكتتبها فهى تملى عليه بكرة و اصيلا) (2) (اين كلماتى كه محمد صلى الله عليه وآله وسلم ادعا مى‏كند كلام خدا و وحى - قرآن - است) افسانه‏هاى كه پيشينيان است كه نگاشته شده، كه هر صبح و شام بر او املاء (خوانده) مى‏شود.**

**شبهه اساطير الاولين «افسانه‏هاى خرافى پيشينيان‏» از روزهاى نخست نزول وحى در جهت تكذيب ادعاى پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم و در ضديت‏با دين اسلام مطرح بوده است.**

**در عصر حاضر، بسيارى از مستشرقان مغرض و معاند همچون اسلاف خود ادعا مى‏كنند: محمد صلى الله عليه وآله وسلم آنچه را بعنوان قرآن و وحى الهى مطرح ساخته است، همان مطالبى است كه توسط افرادى از كتابهاى مقدس و تورات و انجيل بر او خوانده مى‏شد، اگرچه او امى بود لكن با هوش و حافظه فوق‏العاده‏اش مطالبى كه املاء مى‏شد، فرا گرفته و با قريحه سرشار خود آنها را پرداخته و به زبان تازى، بعنوان وحى الهى بيان كرده است. (3)**

**در دهه اخير همين شبهه در قالبى زشت‏تر توسط يكى از چهره‏هاى پليد و خودفروخته و عامل دست‏سرويسهاى جاسوسى صهيونيزم تحت عنوان «آيات شيطانى‏» مطرح گرديده است.**

**با كمال تاسف برخى از پژوهشگران علوم قرآنى با تاثيرپذيرى از انديشه مستشرقان و هم‏نواى با آنان مطالبى را بعنوان كشف وجوه اعجاز و شاهكارهاى قرآن گفته‏اند كه با روح قرآن و عقايد اسلام موافقت ندارد. از جمله گفته‏هاى اين گروه آنست كه: در قرآن افسانه‏هاى بى‏اساس وجود دارد اينان معتقدند، قصه‏هاى قرآن همچون ساير قصه‏هاى رايج در جامعه خيالى و غيرواقعى است. اين عده كه به تازگى (در دهه‏هاى اخير) در ميان دانشمندان اسلامى مصر پيدا شده‏اند و بر اين باورند كه قصه‏هاى قرآن از نوع قصه فنى است (كه عنصر خيال و وهم اساس آن را تشكيل مى‏دهد) و خداوند هم در قرآن مجيد از اينگونه قصه‏ها براى هدايت مردم بيان كرده است.**

**اين انديشه واكنشهايى را در پى داشته و جمعى به رد آن پرداختند. لكن با مراجعه به مجموعه‏هاى فراهم آمده پيرامون قرآن و علوم قرآنى، عنوانى مستقل پيرامون شبهه افسانه در قرآن (اساطير الاولين) ديده نشد; بلكه در لابلاى كتابهاى مربوط به قصص قرآن و برخى از كتابهاى وجوه اعجاز قرآن و تفسيرها (ذيل آيات مربوطه) بصورت پراكنده مطالبى آمده است. اما از آنجا كه شبهه افسانه در قرآن از شبهه‏هاى مهمى است كه از عصر نزول تا عصر حاضر، از سوى مخالفان اسلام و رسول‏الله صلى الله عليه وآله وسلم بر آن تاكيد شده است; شايسته است كه بصورت مستقل مورد توجه قرار گيرد.**

**ما در اين نوشتار با استعانت از درگاه پروردگار درپى آنيم كه شبهه «قرآن و افسانه‏هاى پيشينيان‏» (اساطير الاولين) را با همه جوانب آن بحث و بررسى كنيم.**

**اساطير در لغت**

**لغت‏شناسان عرب معانى گوناگونى را براى اساطير ذكر كرده‏اند كه اهم آنها عبارت است از:**

**1 - الاباطيل پوچ، برخلاف حقيقت، ياوه. (4)**

**2 - الاحاديث لانظام لها سخنها، روايتهاى نامنظم. (5)**

**3 - احاديث تشبه الباطل روايتها و سخن‏هايى كه مانند چيزهاى باطل است. (6)**

**4 - اعاجيب الاحاديث روايت‏ها و سخن‏هاى شگفت‏انگيز. (7)**

**5 - الاكاذيب دروغها. (8)**

**6 - مالا اصل له آنچه بى‏ريشه است. (9)**

**7 - اذا زحرف له الاقاويل و نمقها آراستن و زينت دادن دروغهاى ساخته شده. (10)**

**8 - الحكايات داستان‏ها «آنچه را نقل و روايت كنند». (11)**

**از مجموع معانى هشت‏گانه مى‏توان نتيجه گرفت كه اسطوره و اساطير عبارت‏است از: افسانه‏هاى پوچ و خرافى كه هيچگونه پايه و اساسى ندارد، لكن آن‏چنان آراسته شده كه انسان آن را واقعى مى‏پندارد.**

**اساطير در اصطلاح**

**اسطوره Mythe ] »حكايتى است كه از افسانه‏هاى باستانى و داستانهاى پهلوانى گرفته شده باشد. مجموعه آن روايات را كه در آن مطالبى از طبيعت‏يا تاريخ برگرفته و با حكايات خرافى آميخته شده ميتولوژى Mythologie ] »گويند.**

**به عبارت ديگر; ميتولوژى، تاريخ افسانه‏اى هر قوم و ملت است. و آن مللى كه بيشتر داراى اين نوع تاريخ هستند عبارتند از: يونانيها، هنديها، ايرانيها، روميها، ژرمن‏ها و اسلاوها.**

**دانشمندان از مطالعه در ميتولوژى هر ملت، حقايق بسيارى از تاريخ دينى، نژادى و ادبى آن ملل استخراج مى‏نمايند. بعضى گفته‏اند كه كلمه اسطوره از ريشه يونانى Historia ] »يعنى تاريخ گرفته شده است. مردم عرب نيز داراى اساطير و داستانهاى خرافى بوده‏اند كه مربوط است‏به سرگذشت‏بت‏ها و اصنام و حكايات درباره جن، غول و كواكب و امثال آن. (12)**

**فريد وجدى در دائرة‏المعارف خود چنين مى‏گويد:**

**«اساطير الاولين، اى ما سطروه من اعاجيب احاديثهم و هو جمع اسطار و قيل جمع اسطورة و هى ما يعبر عنه الاروبيون بالميتولوجيا.» (13)**

**عزيزالعظمه در مقاله «النص و الاسطورة و التاريخ‏» مى‏نويسد:**

**«اما الاسطورة، فهى عبادة نستخدمها بمعناها الفنى المستخدم فى تاريخ الاديان; الاسطورة خبر عن بداية ليست‏سوية الاموراللاحقة الا استعادات لها، و ما التاريخ الا استمرارا نوعيا لها، اوتدهورا نوعيا فى سويتها. بهذا المعنى، قد تكون الاسطورة خرافة و هذا هو الشان الغالب، و قديكون لها اساس فى‏الواقع التاريخى.» (14)**

**بنابراين نتيجه مى‏گيريم آنچه از شرح وقايع و حوادث (چه بصورت مكتوب و يا غير مكتوب) گذشته در دسترس ما قرار دارد به دو قسم تقسيم مى‏شود:**

**1 - وقايع و حوادثى كه حقيقت‏خارجى داشته و قهرمانان آن نيز واقعى هستند كه از آن تعبير به تاريخ مى‏شود.**

**2 - حوادث و وقايعى كه جنبه افسانه‏اى دارد و ساخته و پرداخته ذهن بشر است لكن گذر زمان آن را جا انداخته و در جامعه شكل اعتقادى به خود گرفته است. اين همان اساطير يا افسانه‏ها است.**

**به يقين مى‏توان گفت تمام ملتها براى خود افسانه‏ها و اسطوره‏هايى داشته‏اند. وجود قهرمانان افسانه‏اى در ادبيات هر ملت (مانند رستم در ادبيات ايران، عنتره در ادبيات عرب، پرومته در ادبيات يونان) بمنظور ابراز غرور ملى و تحريك و تشويق مردم به پايدارى و جانبازى در راه ميهن و ملت‏خويش است. علاوه بر قهرمانان افسانه‏اى و افسانه‏هاى ملى، اساطير فكرى و فلسفى زيادى در ميان اقوام و ملتها وجود دارد كه دربر گيرنده مطالب عميق فلسفى و عرفانى و گاهى بيانگر جهان بينى آنها است. اساسى‏ترين وجه مشترك اساطير فلسفى، عرفانى اعتقاد به خدايان گوناگون بوده است. در ميان ملتها، يونانيان و سپس روميان و پس از آن ساير ملتها داراى غنى‏ترين اساطير فلسفى هستند. خدايان اساطيرى هر يك مظهر پديده‏اى از طبيعت مانند آب، آتش، باد، باران و ... بودند. مثلا در ميتولوژى يونان، «زئوس‏» خداى خدايان (در اصطلاح روميان «ژوپيتر») و «آفروديت‏» الهه زيبايى (در اصطلاح روميان «ونوس‏») و «آرتميس‏» رب‏النوع زمين و دريا (در اصطلاح روميان «آپولون‏») و «هرمس‏» (در اصطلاح روميان «مركور») خداى باد بوده است. اينها و خدايان ديگر همواره با انسان در ستيز بوده و از او قربانى مى‏خواسته‏اند. (15)**

**درايران باستان نيز علاوه بر پرستش اهورامزدا و اهريمن به خدايانى چون: «امشاسپندان‏» - يا خدايان ششگانه - ميترا، ناهيد، آناهيتا و ... معتقد بودند. در مصر به «اوزيريس‏»، «آدمون‏»، آنويس و ... معتقد بودند. در هند به «كريشنا»، اينديرا، ارونا، نيروانا ... و در چين به شانك‏تى، هاتن، تائو و ... و در ژاپن به كامى، ايزانامى، جى‏زو و نيز الوهيت امپراتوران حاكم، اعتقاد داشتند. (16)**

**در ميان اعراب نيز اعتقاد به پرستش خدايان گوناگون مرسوم و معمول بوده است. در جنوب عربستان پرستش اجرام آسمانى چون ماه، ستاره و خورشيد سابقه طولانى داشته است. در قرآن كريم به آفتاب‏پرستى قوم سبا اشاره شده است. بيابان نشينان عمدتا بت‏پرست‏بوده و هر در هنگام ضرورت از آن استفاده مى‏كردند. گاه در ميان يك قبيله چند بت وجود داشت و هريك را منشا چيزى مى‏دانستند. در قرآن به نام بعضى از آن بتها اشاره شده است (لات، عزى، منات، ود، سواع، يغوث، يعوق، نسر) و بزرگترين بت‏ها كه در كعبه نصب بود و در اطراف آن بتهاى كوچك قرار داشت‏بت هبل بود; كه در جنگهاى مهم براى بدست آوردن پيروزى آن را پيشاپيش سپاه خود به حركت درمى‏آوردند (در جنگ احد اين كار را انجام داد و شعار اعلا هبل مى‏دادند). بيابان نشينان پاره‏اى از اشياء را كه منشاء خير و بركت مى‏دانستند، مى‏پرستيدند; يا براى آنها از روى دريافت‏خود نمونه‏هايى مى‏ساختند، همانگونه كه پاره‏اى از چيزها را منشا شر مى‏پنداشتند. جن در نظر آنها مايه زيان و ضرر بود اما گاه براى برخى سودمند به حساب مى‏آمد. چنانكه بعضى شاعران عرب بزعم خود جنى داشتند كه شعرها را در خاطر آنان قرار مى‏داد. از تهمت‏هاى مشركان به پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم همين امر بود كه: محمد را جنى است كه به او تعليم مى‏دهد و اين سخنان (آيات قرآن) را مى‏آورد. (17)**

**اساطير چيست؟**

**بعضى از مفسران و دانشمندان علوم قرآنى كلمه اساطيررا «كه در قرآن با كلمه الاولين تركيب يافته است: اساطير الاولين‏» بمعناى قصه‏هاى افسانه‏اى، خرافى، باطل و پوچ، نامنظم، دروغ و ... ذكر كرده‏اند. لكن آنچه از تفحص در مفهوم اساطير بدست آمده است، اساطير شامل هرنوع خرافه، دروغ و باطلى مى‏شود; چه قصه‏اى يا سخن يا اعتقاد. پس حمل آن بر قصه‏هاى خرافى به تنهايى صحيح نيست. بلكه قصه خرافى مصداقى از اساطير است. براى روشن شدن مطلب چند نمونه را ذكر مى‏كنيم:**

**1 - آيه 25 سوره انعام: «... حتى اذا جاؤك يجادلونك يقول الذين كفروا ان هذا الا اساطير الاولين.»**

**با بررسى آيات قبل مى‏بينيم; دشمنان در جهت رد قصص قرآن نيستند، بلكه آنان در جهت رد اصل قرآن كه شامل دعوت قرآن به ايمان بخدا، روز قيامت و رسالت رسول‏الله است مى‏باشند. و ذكر اين نكته كه خداوند مى‏فرمايد:**

**«آنها كرند و بر قلبهايشان پرده نهاديم و لذا آنچه كه رسول خدا از جانب پروردگار بر آنان مى‏خواند آنان فرا نمى‏گيرند و ايمان نمى‏آورند بلكه در مقام عناد و جدال برمى‏آيند و كلام خدا را رد مى‏كنند» دليل بر اين مدعى است.**

**2 - آيه 31 سوره انفال: «و اذا تتلى عليهم آياتنا قالوا قد سمعنا، لونشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هوالحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء اوائتنا بعذاب اليم.»**

**در اين آيه هم مراد از آيات تلاوت شده آيات قصص نيست، بلكه آياتى كه بر آنان تلاوت شده است، آيات داله بر وحدانيت پروردگار، و ايمان به او، ايمان به كتابها و پيامبران او، ايمان به روز قيامت و جزا و پاداش آن و ... مى‏باشد. همانگونه كه در آيه قبل از اين آيه آمده است: «و اذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك و يمكرون و يمكرالله و الله خيرالماكرين.»**

**مسلم است كه حيله و مكر دشمنان نسبت‏به پيامبر و توطئه قتل و يا اخراج براى قصه‏هايى كه پيامبر از امم گذشته مى‏گفته است نبوده، زيرا قصه‏هاى قرآن كه موجبات خشم آنان را فراهم نكرده است، چون در قصه‏ها صراحتى در جهت نفى معتقدات (بتها) و سفاهت آنها نيست; بلكه در آيات اعتقادى است كه قرآن صراحتا به مواجهه با اعتقادات، عادات و رسوم جاهلى آنها پرداخته است. و گفته آنان بر اين ادعا كه «لونشاء لقلنا مثل هذا...» صرفا در رابطه با قصص قرآن نيست‏بلكه اين ادعا در مقابل تمام آيات قرآن است، كه البته درحد ادعاء هم باقى ماند، و قرآن صراحتا از آنان دعوت به مقابله كرد و ليكن آنان از آوردن يك آيه به مانند قرآن عاجز بودند.**

**و آيه بعد كه مى‏گويد: «و قالوا اللهم ان كان هذا هوالحق...» اين خود دليل ديگرى است‏بر اينكه آنان قصد تكذيب پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم و ارتباط او را با خداوند داشته‏اند. و اين دعاى آنان مانند درخواست قوم شعيب است كه وقتى آنان را به سوى خداوند دعوت كرد در جواب گفتند: «فاسقط علينا كسفا من السماء ان كنت من الصادقين.» (18)**

**ما در بخش پاسخ به شبهه وجود اساطير در قرآن به تمامى آيات نه‏گانه كه كلمه «اساطير الاولين‏» در آنها هست مى‏پردازيم و در آنجا نيز خواهيم گفت كه در آيات مذكور عمدتا بحث از مسايل اعتقادى و نفى باطلها است كه دشمن تعبير به اساطير مى‏كند نه سخن از قصه‏هاى قرآن.**

**3 - روايات و اشعارى نيز وجود دارد دال براينكه مفهوم اساطير شامل هركلام و اعتقاد پوچ و باطلى مى‏شود كه به دو نمونه از آن اشاره مى‏كنيم:**

**در كتاب مستدرك‏الوسائل ذيل حديث 1/208 شعرى از ابابكر نقل مى‏كند كه در ماه رمضان و در حال شرب خمر سروده است و سخنان رسول‏الله صلى الله عليه وآله وسلم و اعتقادات آن حضرت را اساطير شمرده است.**

**الاهل مبلغ الرحمن عنى**

**بانى تارك الشهر الصيام**

**و تارك كل ما اوحى الينا**

**محمد من اساطير الكلام**

**فقل‏لله يمنعنى شرابى**

**و قل‏لله يمنعنى طعامى (19)**

**همچنين در همان كتاب احتجاج يكى از عرفاى فقير شيعه با مامون عباسى و در حضور حضرت على‏بن موسى الرضا عليه السلام بيان شده است كه مرد صوفى را به اتهام سرقت نزد خليفه آوردند، مامون قصد داشت ضمن محاكمه او حضرت امام رضا عليه السلام را نيز خجل كند (كه شيعيان و دوستان آنحضرت اينگونه‏اند) مرد شيعى محاكمه را بر عليه مامون برمى‏گرداند و ... .**

**فقال له المامون: اعطل حدا من حدودالله، و حكما من احكامه فى السارق، من اساطيرك هذه!**

**فقال الصوفى، ابدا بنفسك فطهرها، ثم طهر غيرك و اقم حدالله عليها ثم على غيرك ... (20) شاهد در اين است كه لفظ اساطير در كلمات و اعتقادات پوچ و باطل به‏كار رفته است.**

**اقسام اسطوره**

**اگر اسطوره را بر مبناى اهل لغت‏بمعناى باطل، پوچ، خرافى، دروغ باشد، سه قسم اسطوره داريم: 1 - قصه‏هاى اسطوره‏اى 2 - عقايد اسطوره‏اى 3 - سخنان اسطوره‏اى و اگر اسطوره را بمعناى تاريخ بگيريم، (21) دو قسم اسطوره خواهيم داشت: 1 - اسطوره (تاريخ) واقعى 2 - اسطوره (تاريخ) خرافى و خيالى.**

**و در اين نوشته با توجه به آيات قرآن، تقسيم‏بندى برحسب لغت را مد نظر قرار مى‏دهيم بخصوص قصه‏هاى اسطوره‏اى را.**

**قائلين به افسانه در قرآن**

**در مباحث گذشته آورديم كه اولين گروه قائل به وجود افسانه در قرآن مجيد مشركان و معارضان عصر نزول وحى بوده‏اند. پس از آنها در طول تاريخ مخالفان اسلام و دشمنان قرآن براين اعتقاد بوده‏اند كه قرآن مملو از افسانه‏هاى خرافى است و برخى از اين گروه، خاورشناسان هستند كه تحقيقاتى پيرامون قرآن و مكتب اسلام داشته‏اند (برخى از آنها مغرضانه و با انديشه مبارزه با اسلام به پژوهش پرداخته‏اند). سومين گروه جمعى از دانشمندان اسلامى هستند كه عمده آنها از شاگردان دو مدرسه «البيانية و الامناء» مصر مى‏باشند. اين گروه از انديشه‏هاى استادشان امين‏الخولى تاثير پذيرفته‏اند. وى كه از مؤسسين آن دو مدرسه است صاحب نظريه قصه فنى است.**

**1 - امين الخولى: اگرچه به صراحت‏سخنى از وجود افسانه در قرآن نگفته است لكن نتيجه اعتقاد او همان است. وى معتقد است كه حوادث و وقايع گذشته را به يكى از دو نوع مى‏توان بيان كرد اول - بيان تاريخى (واقعى قضيه) دوم - بيان فنى ادبى و تخيلى و قصه‏پردازى، و قرآن از روش دوم براى بيان سرگذشت زندگى پيشينيان استفاده كرده است و اين امر بصورت روشن و آشكار در قصه‏هاى قرآن مشاهده مى‏شود. لذا مى‏بينيم قرآن آشكارا و عمدا تصميم مى‏گيرد نسبت‏به مشخص ساختن زمان و مكان حادثه و ذكر اسامى شخصيتها و افراد (كه عادتا در يك قضيه تاريخى ذكر مى‏شود) اخلال وارد كند. اين امر بخاطر روش بيان فنى قصه‏هاى قرآن است. (22)**

**2 - دكتر محمد احمد خلف‏الله: از شاگردان امين الخولى در مدرسه «الامناء» صاحب كتاب الفنى القصصى فى القرآن پس از بيان مفصلى كه در قصه فنى و تاريخى دارد، معتقد است كه قصه‏هاى قرآن به يكى از سه قسم بيان شده است 1 - قصه تاريخى 2 - قصه تمثيلى 3 - قصه اسطورى (23) - افسانه‏اى.**

**وى سپس با اشاره به آيات نه‏گانه‏اى كه در آنها از شبهه مشركان نسبت‏به قرآن سخن رفته است، اظهار مى‏دارد در قرآن اساطير وجود دارد، و براى مدعاى خود دلايلى را اقامه مى‏كند كه از آن جمله است:**

**الف - قرآن در مقام پاسخ به مشركان از خود نفى اسطوره نمى‏كند، بلكه اين ادعا را كه اساطير از سوى محمد صلى الله عليه وآله وسلم باشد نه از جانب پروردگار نفى مى‏كند.**

**ب - اينكه مشركان مى‏گفتند در قرآن اساطير هست از روى اعتقادى قطعى بوده است نه صرفا يك تهمت.**

**ج - قرآن به خاطر نسبت اساطير مشركان را تهديد نمى‏كند بلكه تهديد بخاطر انكار قيامت است.**

**از مجموع سخنان دكتر خلف‏الله موارد ذيل بدست مى‏آيد.**

**1 - در قرآن اساطير - افسانه و خرافه - وجود دارد.**

**2 - قرآن در مقام نفى اساطير از خود نيست‏بلكه در مقام نفى ادعاى مشركان است كه مى‏گويند محمد صلى الله عليه وآله وسلم از جانب خود آنها را آورده است.**

**3 - قرآن در مقام نسبت دادن اساطير به پروردگار و نفى آنها از محمد صلى الله عليه وآله وسلم است.**

**4 - مشركان اين ادعا را گزاف نگفته‏اند بلكه از روى اعتقاد قوى و محكم بوده است و اعتقادشان بر اساس آنچه كه حقيقتا در قرآن از اساطيرى مى‏ديدند شكل گرفته است.**

**5 - قرآن در مقام تهديد نسبت‏به گفته مشركان كه قائل به وجود اساطير در قرآن بودند، نيست‏بلكه بخاطر انكار قيامت و منع مردم از پيروى پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم آنها را تهديد مى‏كند.**

**6 - استدلال به كلام فخر رازى در تفسير (24) خود (ذيل آيه /5 سوره فرقان) در جهت اثبات ادعاى خود مبنى بر وجود اساطير در قرآن. (25)**

**3 - عمر محمد باحاذوق: همچون احمد خلف‏الله معتقد است كه قرآن قصه فنى و اسطوره‏اى دارد و ايرادى هم بر قرآن وارد نيست، مقصود از بيان قصه‏هاى افسانه‏اى در قرآن، هدايت و پندآموزى انسانها است. (26)**

**4 - گروهى از دانشمندان اسلامى: مطالبى پيرامون قصه‏هاى قرآن اظهار داشته‏اند كه برخى از افراد - همچون احمد خلف‏الله - از كلام آنها، اعتقاد به وجود خرافه و افسانه - اساطير - در قرآن را برداشت كرده‏اند. از جمله اين گروه: امام فخر رازى، محمد رشيد رضا، شيخ محمد عبده، شيخ شلتوت و ديگران مى‏باشند.**

**1 - امام فخر رازى: در ذيل آيه «وقالوا اساطير الاولين اكتتبها ...» (27) مى‏گويد: اولين سخن اين است كه اين سخن قرآن «قل انزله الذى يعلم السر ...» (28) چگونه مى‏تواند پاسخ شبهه مشركان قرار گيرد. تقريرش اين است كه:**

**پيامبر گرامى صلى الله عليه وآله وسلم مشركان را دعوت به مقابله كرده است لكن ناتوانى آنها از آوردن به مثل قرآن آشكار شد، و اگر پيامبر در آوردن قرآن از فردى كمك گرفته بود، هر آينه بر مشركان هم اين امكان بود و لازم بود كه آنها هم از ديگرى كمك بگيرند و به مقابله با پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم برخيزند و مانند قرآن را بياورند. لكن چون ناتوان بودند از آوردن به مثل قرآن، ثابت مى‏شود كه قرآن از جانب پروردگار و سخن اوست. لذا مى‏فرمايد: «قل انزله الذى يعلم السر...»**

**دكتر احمد خلف‏الله از كلام رازى اينگونه استفاده مى‏كند كه فخر رازى هم معتقد است‏بر اينكه خداوند در اين آيه در جهت انتساب قرآن به خود و نفى اين سخن است كه قرآن دست نوشته محمد صلى الله عليه وآله وسلم باشد، نه در جهت نفى اسطوره از قرآن.**

**2 - محمد رشيد رضا: صاحب تفسير المنار در ذيل آيه «واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان و ما كفر سليمان و لكن الشياطين...» مى‏گويد:**

**بديهى است ذكر اين داستان در قرآن موجب نمى‏شود كه هر آنچه را قرآن از انديشه مردم نقل مى‏كند صحيح باشد. مثلا ذكر سحر و يا نسبت كفر به سليمان.**

**3 - شيخ محمد عبده: رشيد رضا به سخن استاد خويش محمد عبده استناد مى‏كند و مى‏گويد; استاد امام (محمد عبده) فرموده است:**

**بارها گفته‏ايم قصه‏هاى قرآن براى پنددهى و عبرت آموزى آمده است نه براى بيان تاريخ و نه براى بيان جزئيات عقايد گذشتگان. قرآن از عقايد حق و باطل، تقليدهاى درست و نادرست و عادتهاى سودمند و زيانبار نقل مى‏كند لكن به منظور پند و عبرت.**

**گاهى در داستانهاى قرآن تعبيرات رايج در ميان مخاطبين يا منسوب به آنها آورده مى‏شود; اگرچه در واقع آن اعتقاد و تعبير صحيح نيست. مانند اين فراز از آيه: «كما يقول الذى يتخبطه الشيطان من المس‏» (29) و يا اين فراز از آيه «حتى بلغ مطلع الشمس‏» (30) اين روش معمول و مانوس است.**

**ما در بسيارى از كتابهاى عربى و غير عربى مى‏بينيم كه از الهه خير و شر مطالبى نقل كرده‏اند. بويژه در رابطه با تاريخ يونان و مصر قديم و حال آنكه هيچ يك از آن نويسندگان به اعتقادات خرافى بت‏پرستان معتقد نيستند اما نقل مى‏كنند و حتى نفى نمى‏كنند همانگونه كه مردم ساحل‏نشين مى‏گويند: خورشيد در آب فرو رفت و يا مى‏گويند قرص خورشيد در دريا سقوط كرد، و حال آنكه اعتقادى به اين امر ندارند بلكه از آنچه كه ظاهرا مى‏بينند تعبير مى‏كنند. (31)**

**از كلام رشيد رضا و محمد عبده نيز استفاده مى‏شود كه قرآن على‏رغم اعتقاد خود، از اعتقادات و قصه‏هاى خرافى و باطل اقوام گذشته براى موعظه و عبرت نقل كرده است و نفى نكرده است.**

**4 - نظريه شيخ شلتوت: قبلا در بحث قصه‏هاى فنى ذكر شد. وى در قصه‏هاى تمثيلى معتقد است‏برخى از اين قصه‏ها واقعيت نداشته و ابداعى و اختراعى است.**

**پاسخ به شبهه افسانه در قرآن**

**به نظر مى آيد بطلان ادعاى وجود اساطير - افسانه - در قرآن آنقدر آشكار است كه نيازى به اقامه دليل بر رد ونفى آن نيست لكن ازآنجا كه سيره مستمره مسلمانان و عالمان دين و حافظان فكر و فرهنگ اسلامى، بر پاسخگويى به هر سؤال و شبهه‏اى در حوزه انديشه اسلامى بوده است، ما نيز با استمداد از پروردگار وتلاش دانشمندان و قرآن پژوهان به رد نظريه افسانه در قرآن مى‏پردازيم:**

**پاسخ اول:**

**همانگونه كه در بحث مفهوم لغوى واصطلاحى اساطير آمد، اساطير و اسطوره (افسانه) به معناى پوچ، باطل، دروغ و خرافه است و به موضوعى خاص اختصاص ندارد بلكه هر گونه خرافه اى در حوزه انديشه و اعتقاد و يا افسانه هاى ملى و تخيلى را شامل است.**

**بنابراين كسانى كه واژه اساطيرالاولين در آيات قرآن را فقط به داستانهاى قرآن تعبير و يا تفسير كرده‏اند، به صواب نرفته‏اند. چون اولا قصه‏هاى خرافى مصداقى از اساطير است و ثانيا موضوع بحث آيات مورد نظر در ارتباط با قصه هاى قرآن نيست‏بلكه اكثر آنها پيرامون مسايل اعتقادى و از جمله قيامت و برانگيخته شدن مردگان است.**

**بررسى واژه اساطيردرقرآن**

**واژه اساطير در نه جاى قرآن به كار رفته است كه به ترتيب سوره‏ها چنين است:**

**1 - سوره انعام - 25**

**«و منهم من يستمع اليك و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و فى آذانهم وقرا و ان يروا كل اية لا يؤمنوا بها حتى اذا جاؤك يجادلونك يقول‏الذين كفروا ان هذا الا اساطير الاولين‏»**

**اين سوره مكى است اگرچه درچند آيه از آن بحث است كه درمدينه نازل شده است لكن بر اساس رواياتى كه از طريق اهل بيت عليهم السلام به ما رسيده. از امتيازات اين سوره آن است كه تمام آياتش يكجا نازل شده است. بنابراين تمام سوره مكى است. هدف اساسى اين سوره طرح سه اصل اعتقادى توحيد، نبوت و معاد و دعوت مردم به شناخت و پذيرش آن است لكن بيش از همه سوره بر محور يگانه پرستى و ستيز با شرك و بت‏پرستى استوار است. بهمين جهت در قسمتهاى مهمى از اين سوره روى سخن با مشركان و بت‏پرستان است و عاقبت‏شوم آنان را نسبت‏به اعمال و رفتار و بدعتهايشان يادآور مى شود.**

**آيه 25 سوره انعام نيز بر محورى كه در بالا بدان اشاره شد، ناظر است; لكن زمينه بحث از آيه 21 شروع و تا آيه 30 ادامه مى‏يابد.**

**با نگاهى به آيات قبل و بعد روشن مى‏شود كه در ارتباط با قصه‏هاى قرآن و يا اخبار گذشتگان نيست، بلكه مشركان شبهه اساطير - افسانه را در ارتباط با تمامى قرآن، دعوت به ايمان به خدا، رسول و روز قيامت مطرح ساخته‏اند. و آنها در شنيدن آنچه كه پيامبر از كلام خداوند القاء مى‏كرد با گوشهايى ناشنوا و چشمهايى نابينا برخورد مى كردند و حضرتش را متهم ساختند كه به دروغ ادعاى رسالت دارد و كلماتى را كه مى‏آورد از جانب خدا نيست‏بلكه كلماتى است از جانب خود محمد و برگرفته از افسانه ها و خرافات پيشينيان و در كتابهاى آنها آمده است. در ذيل آيه مذكور فخر رازى چنين مى‏آورد:**

**مسئله چهارم: بدان مقصود مشركان از گفتارشان «ان هذا الا اساطير الاولين‏» خدشه در اعجاز قرآن بوده است. گويا گفته آنها اين است كه: اين كلام (آيات قرآن) از جنس حكايتهاى نوشته شده و قصه‏هاى بيان شده براى اقوام پيشين است. هرگاه قرآن از جنس نوشته‏هايى باشد كه حكايتها و قصه‏هاى پيشينيان را نقل كرده است، پس معجزه خارق‏العاده نيست، زيرا در گذشته آمده است. (32)**

**و زمخشرى ذيل: «ان هذا الا اساطير الاولين‏» گويد:**

**مشركان كلام خدا و راست‏ترين سخن را خرافه‏ها و دروغها محسوب داشتند و اين نهايت مقصود آنها در تكذيب وحى و كلام خدا بوده است. (33)**

**و شيخ طبرسى چنين مى‏گويد:**

**گويند آنها كه كافر شدند، نيست اين قرآن مگر افسانه‏هاى پيشينيان، يعنى سخن‏هاى پيشينيان كه نگاشته بودند آنها را. (34)**

**2 - سوره انفال - 31**

**«واذا تتلى عليهم آياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطيرالاولين‏»**

**اين سوره مدنى است، اگرچه برخى عقيده دارند كه آيات 30 الى 36 مكى است. لكن از سياق آيات مشخص است كه مدنى است و خداوند ماجراى هجرت و توطئه مشركان را براى پيامبرش يادآورى مى‏كند. محتواى سوره عمدتا پيرامون مسائل اجتماعى و احكام اسلام است. مسائل اقتصادى (انفال، غنائم، خمس، صدقات، بيت‏المال ...) جهاد و آمادگى مسلمانان، داستان جنگ بدر، ويژگيهاى مؤمنان واقعى، ضعف و ناتوانى مسلمانان در آغاز كار، قوت و نيرومندى آنها در پرتو اسلام، ماجراى هجرت پيامبر و توطئه‏هاى مشركان، حكم اسيران جنگى و نحوه رفتار با آنها، حكم آنانكه مهاجرت را پذيرفتند و آنانكه هجرت نكردند، شناخت منافقان و مبارزه با آنان و پاره‏اى از مسايل اخلاقى، ريزموضوعهاى اين سوره مى‏باشد.**

**اما آيه 31 در اين سوره كه نقل اتهام مشركان - اساطير الاولين - است، زمينه آن از آيه قبل شروع مى‏شود و تا آيه 37 پايان مى‏پذيرد. خداوند در آيه «30» توطئه عملى مشركان بر عليه پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم را بيان مى‏كند و در آيه «31» توطئه فكرى و فرهنگى آنها را توضيح مى‏دهد; تا چهره كريه مشركان را به جامعه بشرى نشان دهد، كه نه داراى سلامت فكر بودند و نه درستى در عمل. در آيات بعد ميزان لجاجت و دشمنى آنها را با اسلام و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مشخص مى‏كند، كه همچون قوم شعيب عليه السلام كه در مقابل دعوت به خداى يگانه گفتند: فاسقط علينا كسفا من السماء ان كنت من الصادقين (35) اينان هم مى‏گويند: فامطر علينا حجارة من السماء اوئتنا بعذاب اليم.**

**فخر رازى در ذيل آيه آورده است:**

**اعلم انه تعالى لما حكى مكرهم فى ذات محمد (آيه 30) حكى مكرهم فى دين محمد صلى الله عليه وآله وسلم (آيه 31). بدان خداوند متعال چون حيله مشركان را بر عليه شخص رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بيان فرمود، حيله آنها بر عليه دين محمد صلى الله عليه وآله وسلم را بيان مى‏فرمايد. (36)**

**طبرسى در رابطه با آيه چنين مى‏گويد:**

**...سپس خداوند سبحان از دشمنى و انكار كافران نسبت‏به حق خبر داده و فرموده است: هرگاه خوانده شود بر آنها آيات ما از قرآن، گويند، شنيده‏ايم يعنى با گوشهايمان درك كرده‏ايم، اگر خواهيم، گوييم مانند آن را; همانا گويند اين مطلب را با آنكه ناتوانى آنها از آوردن يك سوره به مانند قرآن آشكار است، آن هم پس از دعوت قرآن به مقابله - تحدى - لكن اين موضع آنها از روى دشمنى و لجاجت است. (37)**

**در اين آيات علت اساسى مخالفت مشركان و اتهام آنان - اساطير الاولين - را اصول اعتقادى اسلام و اصل رسالت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم و كتاب وحى - قرآن - مى‏داند، نه قصه‏هاى قرآن، بويژه آنكه در قصه‏هاى قرآن مطلبى كه موجب ناراحتى مشركان شود و عقايد آنها را زير سؤال برد مطرح نبوده است. بلكه اين آيات اعتقادى قرآن است كه عقايد دينى آنها را زير سؤال برده است.**

**3 - سوره نحل - 24**

**«و اذا قيل لهم ماذا انزل ربكم قالوا اساطيرالاولين‏»**

**اين سوره مكى و مدنى است. چهل آيه از ابتداى آن مكى است و بقيه (تا انتهاى سوره) مدنى است. برخى گفته‏اند; تمام سوره مكى است‏به استثناى سه آيه، پيرامون انصراف از احد كه بين راه مكه و مدينه نازل شده است. (38) محور اساسى مباحث در سوره، سه اصل خداشناسى و توحيد، وحى و نبوت، بعث و قيامت است.**

**خداوند متعال در آيه 24 اين سوره موضع‏گيرى مشركان را در مقابل دعوت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم (به پرستش خداى يگانه كه قادر است، خالق است، روزى دهنده است، حيات و مرگ در دست اوست و دورى از پرستش بتهايى كه خود ساخته شده و مخلوق دست‏بشرند و قدرتى بر ايجاد و خلق و حيات ندارند) به نمايش مى‏گذارد. مشركان در مقام پاسخ به پرستش جويندگان حقيقت كه مى‏پرسند پروردگارتان چه فرستاده است؟ گويند: افسانه‏ها و مطالب خرافى پيشينيان. اين حقيقت‏با توجه به آيات قبل و بعد از آيه مورد نظر (24) روشن مى‏شود.**

**از ابن‏عباس و ديگران روايت‏شده است:**

**آيات قبل و بعد در رابطه با مقتسمين نازل شده است; قريش انجمنى از سران و نخبگان خود تشكيل دادند و گفتند:**

**موسم حج رسيده است و مردم زيادى از اطراف براى زيارت مى‏آيند و نمايندگانى از سوى قدرتهاى حاكم در بلاد; محمد صلى الله عليه وآله وسلم زبانى شيرين دارد، هرگاه با كسى سخن بگويد عقل و هوش او را مى‏ربايد و مجذوبش مى‏سازد. بايد جمعى از سرشناسان را بر دروازه‏هاى شهر بگماريم. هر كس به قصد او مى‏آيد برگردانيم و اگر پرسشى دارد پاسخ گوئيم و از تماس با محمد صلى الله عليه وآله وسلم برحذرش داريم.**

**شانزده نفر بر چهار دروازه ورودى شهر مكه مامور شدند. هرگاه نماينده‏اى يا فردى از اطراف براى تحقيق از پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم و دين جديد وارد شهر مكه مى‏شد با ماموران قريش برخورد مى‏كرد هريك سؤالهايى را مى‏پرسيدند «ماذا انزل ربكم‏» و مشركان در پاسخ مى‏گفتند: مطالبى، افسانه - باطل، خرافه، بدون حقيقت - لكن اگر آن افراد با مؤمنان و راه‏يافتگان برخورد مى‏كردند و همان سؤال را مى‏پرسيدند «و قيل للذين اتقوا ماذا انزل ربكم‏» پاسخ مى‏شنيدند: «خيرا للذين احسنوا فى هذه الدنيا حسنة و لدارالاخرة خير و لنعم دارالمتقين‏» خوبى و سعادت براى آنانكه در زندگى دنيا به نكويى رفتار كردند، در اين دنيا نيكى است و هر آينه سراى آخرت بهتر است و چه پسنديده است‏سراى پرهيزگاران... (39)**

**علامه طباطبائى رضى الله عنه ذيل آيه مى گويد:**

**و قوله (اساطير الاولين) اى الذى يسال عنه اكاذيب خرافية كتبها الاولون واثبتوها وتركوها لمن خلفهم، ولازم هذا القول دعوى انه ليس نازلا من عند الله سبحانه. (40)**

**فخر رازى چنين آورده است:**

**(واذا قيل لهم ماذا انزل ربكم قالوا اساطيرالاولين) بدان همانا خداوند متعال چون دلايل توحيد را به حد كمال رسانيد، و دلايل قاطع و برترى در رد آيين‏هاى بت‏پرستان ارائه فرمود، به طرح شبهه‏هاى منكران نبوت و جواب از آنها پرداخته است. شبهه اول: چون كه رسول خدا بر صحت نبوت خود به اعجاز قرآن استدلال مى‏فرمود; مشركان هم نسبت‏به قرآن طعنه مى‏زدند و مى‏گفتند: اين كلمات (قرآن) افسانه‏هاى پيشينيان است و از جنس معجزات نيست. (41)**

**زمخشرى هم ذيل آيه چنين آورده است:**

**و قيل هو قول المقتسمين الذين اقتسموا مداخل مكة ينفرون عن رسول‏الله صلى الله عليه وآله وسلم اذاسالهم و فور الحجاج عما انزل على رسول‏الله صلى الله عليه وآله وسلم قالوا: احاديث الاولين و اباطيلهم. (42)**

**از آيات اين سوره مشخص شد كه واژه اساطير از سوى مشركان نسبت‏به تمام قرآن واصولى كه بدان دعوت مى‏كند مطرح شده است نه فقط در رابطه با قصه‏هاى قرآن.**

**4 - سوره مؤمنون - 83**

**«لقد وعدنا نحن و اباؤنا هذا من قبل ان هذا الا اساطيرالاولين‏»**

**اين سوره مكى است و همانگونه كه ناميده شده است محور اصلى آن ايمان به خدا و روز قيامت است و در اين سوره ويژگيهاى مؤمنان و كافران برشمرده شده است و سرانجام هريك را در سراى ديگر بيان فرموده است. برخى آنرا سوره ايمان ناميده‏اند. (43) و اما آيه مورد نظر در اين سوره «قالوا ائذا متنا و كنا ترابا ... ان هذا الا اساطيرالاولين.» مرتبط است‏با آيات قبل و بعدش. در آيات پيشين سير دعوت پيامبر با دلايل روشن و مقابله اشراف و قدرتمندان سياسى و اقتصادى را برمى‏شمرد و سپس وعده عذاب شديد به آنها مى‏دهد و سبب كفر به خدا و روز قيامت را پيروى از هواهاى نفس دانسته آنگاه خداوند به اقامه دليل بر حدانيت‏خود در ربوبيت و بازگشت‏خلق به سوى او پرداخته مى‏فرمايد:**

**و هو الذى انشا لكم السمع و الابصار و الافئده قليلا ما تشكرون. و هوالذى ... افلا تعقلون.**

**آنگاه مى‏فرمايد: خير آنها تعقل نمى‏كنند بلكه سخنى همچون پيشينيان خود گفتند (بل قالوا مثل ما قال الاولون) چه چيزى گفتند؟ گفتند: هنگامى كه ما مرديم و خاك و استخوان شديم، آيا برانگيخته خواهيم شد؟ (قالوا ائذا متنا و كنا ترابا و عظاما ائنا لمبعوثون) همانا به اين مطلب ما از پيش هم وعده داده شده بوديم، اين نيست جز افسانه پيشينيان.**

**آنگاه خداوند به پيامبرش امر مى‏كند از آنها پرسشهايى بكن كه زمين و آنچه در آن است، آسمانهاى هفتگانه و عرش بزرگ و... از آن كيست؟ سپس خداوند از قول آنها پاسخ مى دهد خواهند گفت: از آن خداست. آنگاه مى‏فرمايد: پس چرا حق رانمى‏پذيريد و از او روى مى‏گردانيد؟ وشرك مى ورزيد؟ و قيامت و برانگيخته شدن را انكار مى كنيد؟ (44)**

**فخر رازى ذيل اين آيه چنين آورده است:**

**بدان، خداوند سبحان چون دلايل توحيد را بصورتى روشن بيان فرمود، در پى آن به بيان معاد پرداخته و فرموده است «بل قالوا مثل ماقال الاولون‏» مشركان همچون پيشينيان خود، در انكار قيامت‏سخن مى‏گويند، با آنكه دلايل آن بسيار روشن است. خداوند با اين كلام آگاه نموده كه مشركان در انكار قيامت از پيشينيان خود تقليد كرده‏اند و اين تقليدى فاسد و باطل است. آنگاه خداوند شبهه مشركان را از دو جهت‏بيان مى‏كند: نخست، گفته آنها «ائذا متنا و كنا ترابا و عظاما لمبعوثون‏» كه اين شبهه‏اى مشهور است. دوم، گفته آنان «لقد وعدنا نحن و آباؤنا هذا من قبل‏»گويا مشركان گفته‏اند; اين وعده محمد صلى الله عليه وآله وسلم در گذشته هم از سوى انبياء ديگر داده شده است، لكن در گذر زمان ما بازگشتى را نيافتيم. اينها پنداشته‏اند كه بازگشت در اين دنيا است. سپس گفتند اگر اينگونه است كه محمد صلى الله عليه وآله وسلم مى‏گويد، پس اين كلام از افسانه‏هاى گذشتگان است (45)**

**همچنين علامه طباطبايى مى فرمايد:**

**اينكه لفظ اساطير كه جمع است‏بر بعث كه مفرد است اطلاق شده به اين جهت است كه بعث مجموعه‏اى از مراحل مختلف قيامت را در بر دارد كه هر يك از آنها را اسطوره مى‏پنداشتند مانند; زنده كردن مردگان، جمع خلق اولين وآخرين، محشور شدن، حسابرسى، بهشت و دوزخ و.... (46)**

**در اين سوره هم واژه اساطير در خصوص انكار قيامت و برانگيخته شدن مردگان كه از اصول اعتقادى است و قرآن بيان كننده آن است‏به كار رفته، نه در ارتباط با قصه هاى قرآن پس مشركان در صدد رد اصل قرآن بوده‏اند، نه بخشى از آن كه قصه ها باشد.**

**5 - سوره فرقان - 5**

**«و قالوا اساطير الاولين اكتتبها فهى تملى عليه بكرة و اصيلا»**

**سوره مكى است و برخى سه آيه مشتمل بر حكم زنا را (آيه 70 - 68) مدنى دانسته‏اند لكن در پاسخ آنها گفته شده كه حكم تحريم زنا و خمر از آغاز ظهور اسلام مطرح بوده است و عجيب آنكه برخى سوره را مدنى دانسته‏اند مگر سه آيه اول آن و علامه طباطبايى مى فرمايد: سياق عامه آيات نشان از مكى بودن آن است. (47)**

**هدف اصلى سوره (ضمن بيان دلايلى بر توحيد و نفى شرك و بيان اوصاف و ويژگيهاى مؤمنان) بيان اين نكته است كه دعوت پيامبرصلى الله عليه وآله وسلم دعوتى حق است و از جانب پروردگار مبعوث به رسالت‏شده و كتابى از جانب پروردگار بر او نازل شده است. همچنين در اين سوره عنايت‏خاصى بر ادعاهاى باطل كفار (بر اينكه او پيامبر خدا نيست وكتابش از جانب خدا نيست، بلكه از نوشته‏هاى پيشينيان است) و رد آنها دارد. آيه 5 اين سوره ناظر به آيات قبل وبعد است.**

**خداوند در آغاز سوره از نزول قرآن (فرقان) بر پيامبرش (عبده) براى انذار خلق سخن مى‏گويد و غايت انذار و دعوت رسول را توحيد قرار داده و شرك مشركان و پرستش معبودهاى ناتوان را يادآور مى‏شود. آنگاه مى‏فرمايد:**

**كافران گفتند: نيست اين قرآن مگر دروغهاى ساخته شده محمد و او را در اين امر كمك كرده‏اند. جمعى ديگر (وقال الذين كفروا .. .) خداوند در مقابل اين اتهام پاسخ مى‏دهد: هر آينه آوردند (با اين سخن) ستم و ناروايى را (فقد جاؤا ظلما و زورا) دوباره خداوند اتهام ديگرى از كفار را بيان مى‏كند: «و قالوا اساطير الاولين اكتتبها و هى تملى عليه بكرة و اصيلا» و گفتند: اخبار خرافى نوشته شده پيشينيان است كه براى او (بخواست او) نوشته شده و بر او املاء مى‏شود هر صبح‏گاه و شامگاه. خداوند در مقام جواب و رد اتهام باطل آنها مى‏فرمايد: «قل انزله الذى يعلم السر فى السموات و الارض.» اى پيامبر بگو فرستاد آن را (قرآن) آن كه (خدايى كه) اسرار نهفته در آسمانها و زمين را مى‏داند.**

**مرحوم علامه طباطبايى ذيل آيه چنين آورده است:**

**اين آيه بمنزله تفسيرآيه پيش است. گويامشركان درجهت توضيح گفته‏شان «انك افك‏افتراه و اعانه عليه قوم آخرون‏» مى‏گويند: ديگران نوشته‏اند براى او افسانه‏هاى پيشينيان را سپس املاء مى‏كنند بر او هر لحظه به خواندن قسمتى پس از قسمتى، و محمد صلى الله عليه وآله وسلم مى‏خواند بر مردم آن مطالب را و به خداوند نسبت مى‏دهد. (48)**

**فخر رازى ذيل آيه آورده است:**

**بحث اول: (اساطير) آنچه را پيشينيان نگاشته‏اند، (اكتتبها) يعنى نسخه بردارى كرده است محمد صلى الله عليه وآله وسلم از اهل كتاب يعنى عامر و يسار و جبر (49) و معناى اكتتب در اينجا به معناى امر به كتابت است از سوى كسى، همانگونه كه گفته مى‏شود احتجم و افتصد، يعنى امر به حجامت و زدن رگ نمود، (فهى تملى عليه) يعنى خوانده مى‏شد بر او. معناى آيه چنين مى‏شود كه اين مطالب نوشته شده بود براى او (محمد صلى الله عليه وآله وسلم) و او سواد نداشت، پس القاء مى‏شد بر او مطالب از آن نوشته تا به حافظه‏اش بسپارد. زيرا شكل القاء مطلب بر حفظ كننده مانند القاء بر نويسنده است. (50)**

**از آيات اين سوره نتيجه مى‏گيريم كه كافران و مشركان براى رد رسالت پيامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و نزول قرآن از جانب پروردگار، و در مقابل حقايق قرآن از توحيد، رسالت، قيامت و ... به تهمت اساطير - افسانه، خرافه، باطل، دروغ - و استنساخ از كتابهاى پيشينيان متوسل شده‏اند، لكن باز هم مى‏بينيم سخنى از قصه‏هاى قرآن نيست، بلكه سخن از اصل قرآن است.**

**6 - سوره نمل - 67**

**«لقد وعدنا هذا نحن و آباؤنا من قبل ان هذا الا اساطير الاولين‏»**

**سوره نمل مكى است و محور اصلى آن ايمان به خداى يگانه و بندگى او، ايمان به آخرت و غيب و وحى است. در اين سوره قصه‏هاى موسى، داود، سليمان، صالح، لوط و اقوامشان و مقايسه با زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و كفار قريش آمده است كه در جهت تثبيت همان اصول سه گانه: توحيد، نبوت و قيامت است; و سرانجام مؤمنان و تكذيب كنندگان را ياد آور مى‏شود.**

**آيه (68) همچون آيه (83) مؤمنون سخن از انكار قيامت است. خداوند مى‏فرمايد: «و قال الذين كفروا...» و گفتند آنانكه كفر ورزيدند; آيا هنگامى كه خاك شديم، ما و پدران ما، آيا مائيم خارج شوندگان (از دل خاك) هر آينه وعده داده شديم اين مطلب را ما و پدران ما، ازپيش، نيست اين سخن (برانگيخته شدن) مگر افسانه‏هاى - اباطيل و دروغهاى - پيشينيان. خداوند متعال در پاسخ به اين انديشه باطل و تهمت‏به قرآن مى‏فرمايد: بگو اى پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم در زمين سياحت كنيد، و بنگريد كه چگونه است‏سرانجام گنهكاران. (آيه 69 ).**

**دراين سوره نيز واژه اساطير در ارتباط با رد اصول اعتقادى اسلام و رد قرآن در مسئله قيامت و برانگيخته شدن مردگان به كار رفته است و بحثى از قصه هاى قرآن نيست.**

**7 - سوره احقاف - 17**

**«والذى قال لوالديه اف لكما اتعداننى ان اخرج و قد خلت القرون من قبلى و هما يستغيثان‏الله ويلك آمن ان وعدالله حق فيقول ما هذا الا اساطير الاولين‏»**

**سوره مكى است و موضوع اساسى آن، ايمان بخداى يگانه، وحى و رسالت‏خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله وسلم و بعث و حساب و جزاء است. گفته شده اين آيه در رابطه با عبدالرحمن بن ابى‏بكر نازل شده است هنگامى كه پدر و مادر از او مى‏خواهند ايمان آورد و خود را از عذاب آخرت برهاند; او كه تحت تاثير تبليغات مسموم جامعه خويش قرار گرفته بود به انكار قيامت مى‏پردازد و سخنان پروردگار را (آيات قرآن) در ارتباط با برانگيخته شدن مردگان و محاسبه و كيفر و پاداش پوچ و باطل مى‏داند و مى‏گويد:**

**اين افسانه هاى پوچ را در گذشته ما و پدرانمان شنيده بوديم; سخن جديدى نيست. «وآنكه گفت‏به پدر ومادرش واى (اف) بر شما، آيا وعده مى‏دهيد مرا بر اينكه برون آورده شوم، و حال آنكه پيش از من نيز قرنها گذشته (بر ديگران و چنين خبرى نبوده است) و آن دو (پدر ومادر) به درگاه خدا استغاثه مى‏كردند (و مى‏گفتند) واى بر تو، ايمان آر، همانا وعده خداوند حق است (فيقول ان هذا الا اساطيرالاولين) پس (آن فرزند گمراه) مى‏گويد: اين سخن شما نيست‏بجز افسانه‏هاى - باطل، دروغ و پوچ - پيشينيان.**

**در اين آيه باز هم سخن از رد اعتقاد به قيامت و برانگيخته شدن و افسانه پنداشتن ديدگاه قرآن است، نه قصه سرايى و رد آن كه برخى چنين پنداشته‏اند.**

**8 - سوره قلم - 15**

**«اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين‏»**

**از سوره هاى مكى است و در جهت توصيف برخوردهاى مشركان با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم تهمتهاى آنان را بر مى‏شمرد، تمامى آنها را رد مى‏كند، و سرانجام شومى براى آنها پيش‏بينى مى‏كند. در آيه 15 و مجموعه آيات قبل وبعد از آن خصوصيات يكى از مخالفان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را بيان مى كند. (گفته شده كه اين شخص وليدبن مغيرة از مخالفان سرسخت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم و داراى مال و فرزند بسيار بود، آيات سوره مدثر - ذرنى ومن خلقت وحيدا و جعلت له مالا ممدودا و بنين شهودا... - نيز در مورد او نازل شده است. (برخى از مفسران هم نضربن حارث كلدى را نام برده‏اند، لكن آيات با وليدبن مغيرة بيشتر تطبيق دارد).**

**واژه اساطير در اين سوره هم در مقابل تمامى آيات الهى - قرآن مجيد - بكار برده شده است نه در خصوص قصه‏هاى قرآن.**

**9 - سوره مطففين - 13**

**«اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين‏»**

**از سوره‏هاى مكى و مدنى است، برخى آن را مكى دانسته‏اند. علامه طباطبائى رضى الله عنه مى‏گويد:**

**نظر صحيحتر آنست كه آيات آغازين سوره كه در رابطه با وعده عذاب به كم‏فروشان است، در مدينه نازل شده است و بقيه آيات تا آخر سوره، هم با سياق آيات مكى و هم مدنى مطابقت دارد.**

**در اين سوره سخن از سرانجام كفار و منحرفان از حق و حقيقت و مجازات اخروى آنها و سرانجام نيك مؤمنان و نيكان راه يافته و نعمتهاى بى‏پايان الهى، براى آنها است.**

**آيه 13 همچون سوره قلم، با مجموعه آيات قبل و بعد در جهت وصف حال تكذيب كنندگان به توحيد، وحى، نبوت و قيامت است كه خداوند مى‏فرمايد: واى (ويل) در آن روز بر تكذيب كنندگان. آنانكه به روز دين (قيامت) تكذيب مى‏كردند. وتكذيب نمى‏كردند بدان مگر هر تجاوزگر گنهكارى. آنگاه خداوند مى‏فرمايد: هر گاه خوانده شود بر او آيات (قرآن) ما گويد افسانه‏هاى - پوچ و باطل - پيشينيان است. نه چنين است‏بلكه چيره گشته بر دلهاى ايشان، آنچه را كه خود فراهم مى‏كردند.**

**واژه اساطير در اين سوره نيز به جهت تكذيب دين و قيامت و آيات الهى به كار رفته است و باز هم مى‏بينيم سخنى از قصه‏هاى افسانه‏اى نيست.**

**حال كه بررسى آيات به پايان رسيد اين نكته روشن شد كه واژه اساطير از سوى مشركان مكه بعنوان حربه‏اى عليه پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم در جهت رد دعاوى آن حضرت به كار رفته است. مشركان با پخش اين انديشه در ميان جامعه كه آنچه محمد صلى الله عليه وآله وسلم بعنوان وحى و كلام خدا مى‏آورد، باطل است و سخنان پوچ و افسانه‏اى است كه در امتهاى پيشين بوده است و او از كتابهاى آنها گرفته و به خدا نسبت مى‏دهد. تلاش در بازداشتن مردم از گرايش به اسلام داشتند. اين حربه در آغاز وحى بصورت نسبى (از ساير اتهامها) بيشتر تاثير گذاشت. زيرا به ظاهر مشابهتهايى ميان كلامى كه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مى‏آورد با آنچه مردم بصورت جسته و گريخته از كتابهاى مقدس و يا بزرگان قوم شنيده بودند ديده مى‏شد. بهمين جهت و بدون دقت و مقايسه صحيح، اين تهمت (كه محمد صلى الله عليه وآله وسلم از آنها اقتباس كرده است) مورد پذيرش قرار گرفت. (امروز هم برخى از مستشرقان بهمان راه رفته‏اند) اما با مرور زمان و توجه بيشتر به اين حقيقت واقف شدند كه اين كلمات - قرآن - نمى‏تواند از جانب خود محمد صلى الله عليه وآله وسلم باشد، زيرا او امى است، و همچنين نمى‏تواند برگرفته از كتابهاى مقدس باشد چون اولا در بيان هدف تفاوت زيادى دارد. و ثانيا اگر چنين باشد براى همه (مخصوصا علماء و اهل كتاب) بايد اين توانايى باشد كه مانند كلمات محمد صلى الله عليه وآله وسلم - قرآن - بياورند. چرا كسى را توان آن نيست كه به مقابله برخيزد و چند آيه مانند آيات قرآن بياورد؟ اين سؤال و دهها سؤال ديگر كه پاسخى براى آن نبود موجب گشت كه مردم در تبليغات مشركان عليه رسول‏الله ترديد كنند، و روز به روز هجوم بيشترى براى يافتن حقيقت و ايمان به رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم داشته باشند.**

**پاسخ دوم:**

**ما به آقاى احمد خلف الله و كسانى كه به وجود افسانه و يا خرافه و تخيلات در قرآن معتقدند، مى‏گوئيم: ادعاى شما كه مراد از اساطير همان قصه‏هاى قرآن است صحيح نيست. بنابراين دليل شما بر اينكه چون مشركان از روى اعتقاد مسلم و با شناخت كامل نسبت افسانه به قصه‏هاى قرآن داده‏اند، پس در قرآن افسانه وجود دارد سخنى بى‏پايه است و با اين آيات چنين مطلبى ثابت نمى‏شود. مگر آنكه شما هم، چون مشركان بپذيريد كه; اصول دعوت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از توحيد، نبوت، وحى، برانگيخته شدن مردگان، قيامت، حساب، جزاء و... تماما بر پايه افسانه استوار است چون مشركان از روى اعتقاد مسلم و خدشه ناپذير اين نسبت را به اسلام و رسول‏الله صلى الله عليه وآله وسلم مى‏دادند.**

**قطعا شما چنين سخنى را نخواهيد گفت. زيرا انكار ضرورى‏ترين و بديهى‏ترين اصول اعتقادى اسلام است. لكن مشركان و كافران در عصر نزول وحى چنين مقصدى را تعقيب مى‏كردند; لذا خداوند، براى آنها مجازاتى سنگين و شديد درنظر گرفته است. آنها را تهديد فرموده است كه اگر دست از لجاجت و دشمنى با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و دين برندارند، و به حق نگرايند با شديدترين شكنجه‏ها در قيامت مجازات شوند.**

**پاسخ سوم:**

**شما از كجا دانستيد كه مشركان از روى اعتقاد مسلم و خدشه‏ناپذير به افسانه‏بودن قصه‏هاى - قرآن - نظرداده‏اند؟ تا براى ادعاى خود، آن را دليل قرار دهيد؟ مگر مشركان همانها نبودند كه سركرده آنها (وليد بن مغيرة) در انجمن قريش گفت:**

**سخنانى كه محمد آورده است، نه شعر است و نه سحر، نه كهانت است و نه جنون ... (والله ان لقوله لحلاوة و ان اصله لعذق و ان فرعه لجناة) بخدا قسم سخن او را شيرينى خاصى است، و ريشه‏اى عميق و استوار دارد و شاخ و برگى گسترده و نيكو. (51)**

**مگر عتبة‏بن ربيعة از دشمنان سرسخت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم و اسلام، از سران قريش نيست كه پس از گفتگو با پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم و پيشنهاد مال فراوان، سيادت و آقايى قريش، ملك و سلطنت و ... پيامبر بر او آيات قرآن (سوره فصلت) را مى‏خواند و او چنان مجذوب مى‏شود كه وقتى برمى‏گردد و نزد همفكرانش، آنها مى‏گويند، بخدا قسم ابوالوليد (عتبة‏بن ربيعة) با چهره‏اى كه رفت‏برنمى‏گردد. هنگامى كه از او پرسيدند از محمد صلى الله عليه وآله وسلم چه ديدى و شنيدى مى‏گويد:**

**من كلامى شنيدم كه هرگز مانند او را نشنيده‏ام، بخدا قسم نه شعر است و نه سحر و نه كهانت. اى گروه قريش از من اطاعت كنيد و بمن واگذاريد آن چه شنيده‏ام و رها كنيد اين مرد (محمد صلى الله عليه وآله وسلم) را در آن چه كه هست و از او كناره گيريد بخدا قسم هرآينه براى سخن اوست (كه من شنيدم) خبرى بزرگ كه اگر عرب بر او غالب شود كفايت كرده است‏شما را دفع او بوسيله غير و اگر او بر عرب پيروز شود، پس پادشاهى او پادشاهى شما است عزت او عزت شما است و سعادتمندترين مردم شما خواهيد بود. (52)**

**مگر نضر بن حارث بن علقمة بن كلدة يكى از همان سردمداران شرك نبود (كه به نقل از بعضى مفسران و مورخان در مسجدالحرام به جاى پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم مى‏نشست و براى گمراه كردن مردم افسانه‏هاى باستانى ايران را نقل مى‏كرد و مى‏گفت من از محمد صلى الله عليه وآله وسلم افسانه‏هاى بهترى دارم)**

**او بهمراه ساير قريشيان روزى با پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم گفتگو كردند و از او چيزهايى بر خلاف عقل و منطق خواستند، پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم جواب رد داد و فرمود: من براى اين امور مبعوث نشده‏ام... ابوجهل تصميم گرفت در روز بعد سنگ بزرگى را در حالت‏سجده بر سر محمد صلى الله عليه وآله وسلم فرود آورد، مردم فراوانى در مسجدالحرام جمع شدند، ابوجهل سنگ را برداشته نزديك پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم آمد، لكن ناگهان در حاليكه وحشت زده بود و دستهايش بر سنگ خشك شده بود، سنگ را دور انداخت‏به او گفتند اى اباالحكم چه شد كه چنين مضطربى؟ گفت وقتى نزديك محمد شدم شتر نرى را ديدم كه مانند سر و گردن و دندان او تا كنون شترى را هرگز نديده‏ام، به سوى من آمد تا مرا بخورد كه مرا وحشت گرفت. در اين هنگام نضربن حارث از جاى بلند شد و گفت:**

**اى قريشيان، بخدا قسم بر شما امرى فرود آمده كه هرگز براى شما چاره‏اى نيست. محمد در ميان شما جوانى بود كه بيش از همه از او راضى بوديد، او راستگوترين وامين‏ترين افراد شما بود تا علائم پيرى را در او ديديد (سفيد شد موهاى شقيقه او) و براى شما آورد آنچه را كه آورده است. گفتيد ساحر است، نه بخدا قسم او ساحر نيست، ما ساحران را ديده‏ايم و دميدن و گره زدن آنها را نيز مشاهده كرده‏ايم. گفتيد كاهن است. نه بخدا قسم او كاهن نيست، هر آينه كاهنان و حركات آنها را ديده‏ايم و كلمات مسجع آنها را شنيده‏ايم. و گفتيد شاعر است. نه بخدا قسم او شاعر نيست، هر آينه ما شعر را ديده‏ايم و همه گونه‏هاى آنرا شنيده‏ايم، شعر غنائى و ترنمى و شعر حماسى و رجزى. و گفتيد مجنون است. نه بخدا قسم او مجنون نيست، هر آينه ما جنون را ديده‏ايم پس نه از نوع گرفتگى نفس است (غشوه و بيهوشى) و نه از نوع وسوسه و انديشه‏هاى بد (توسط جن) ونه از نوع ديوانگى. اى گروه قريش بنگريد در موقعيت‏خود، همانا بخدا قسم بر شما امرى بزرگ نازل شده‏است. (53)**

**و دهها مورد از اعترافهاى آنها كه در كتابهاى تاريخ و سير آمده است. يا مگر اين سران قريش نبودند كه مخفيانه و در تاريكى شب به خانه محمد صلى الله عليه وآله وسلم مى‏آمدند تا كلمات جانفزا و روحبخش او را بشنوند. آيا اين كلمات و آيه‏ها (قرآن) افسانه‏هايى بوده كه پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم از كتابهاى پيشينيان گرفته است، و اين قدر جاذبه داشته كه سران شرك و كفر رابه سوى خود كشانده و آنها را مجذوب ساخته‏است؟ اين افسانه‏ها كه به اعتقاد مشركان در كتابهاى - مقدس - پيشينيان بوده است، و ديگران همچون ورقة بن نوفل، حداد، يسار، جبر، عامر و ... در جامعه مى‏خواندند، و محمد هم از آنها گرفته است (به اعتقاد مشركان و مستشرقان) چگونه است كه چرا مشركان به سراغ منبع اصلى (علماء مسيحيت ويا يهوديت) نرفتند تا از آنها اين كلمات روح‏افزا را بشنوند؟**

**بلى تمام اين چراها در اين حقيقت پاسخ مى‏يابد كه; آنها آيات وحى را مى‏شنيدند و براى آن حقيقتى مى‏ديدند كه گريزى از آن نداشتند، فطرت آنها حكم به تسليم مى‏كرد. لذا بر دل آنها اثر مى‏گذاشت و مجذوبشان مى‏ساخت. لكن هنگامى كه به دنياى خود متوجه مى‏شدند و سيادت، شهرت، مال و شهوات را در نظر مى‏آوردند، از پذيرش و پيروى حق باز مى‏ماندند. بنابراين نسبت افسانه به قرآن نه تنها از روى اعتقاد نبوده است، بلكه از روى سياست‏هاى شيطانى و براى بازداشتن مردم از شنيدن كلام پر جاذبه وحى الهى مطرح مى‏شد.**

**پاسخ چهارم:**

**اينكه در بعضى از تفاسير آمده است:**

**نضربن حارث در مسجدالحرام پس از پيامبر مى‏نشست و مى‏گفت: اى مردم بيائيد به سخنان من گوش فرا دهيد، آنچه را محمد آورده است افسانه است و افسانه‏هايى كه من براى شما مى‏گويم از افسانه‏هاى او بهتر است. آنگاه افسانه‏هاى ايرانى رستم و اسفنديار را براى مردم نقل مى‏كرد.**

**اين مورد هم نمى‏تواند دليلى بر مدعاى آنان باشد زيرا اولا: ذكر اين مورد از باب بيان مصداق و نمونه است چون در اكثر آيات مورد بحث صيغه جمع آمده است فقط در سه آيه بصورت مفرد آمده است: 1- سوره احقاف آيه 17، 2- سوره قلم آيه 15، 3- سوره مطففين آيه‏13**

**ثانيا: اقدام نضربن حارث در مقابل رسول‏الله صلى الله عليه وآله وسلم بمنظور مقابله با قصه‏هاى قرآن نبوده است. بلكه هدف او و تمامى همفكرانش، دور ساختن مردم از پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم و جلوگيرى از شنيدن سخنان آن حضرت بوده است. و يكى از ابزارهايى كه مى‏توانستند بوسيله آن مردم را سرگرم سازند، نقل افسانه‏ها بود و براى آنكه گفته‏هاى پيامبر را كوچك و بى‏اهميت جلوه دهند با افسانه‏هاى خود مقايسه مى‏كردند.**

**پاسخ پنجم:**

**اگر شما پذيرفتيد كه مشركان از روى اعتقاد مسلم و خدشه ناپذير به قصه‏هاى قرآن نسبت افسانه بودن را داده‏اند و آن را دليل بر ادعاى خود (وجود افسانه در قرآن) قرار داديد چرا در ساير نسبتهاى مشركان (شعر، سحر، جنون، كهانت، اضغاث احلام و ...) اين سخن را نمى‏گوئيد؟ چه تفاوتى ميان نسبت افسانه به قرآن با موارد ديگر است؟ آيا جز اين است كه خواسته‏ايد براى تز جديد خود (افسانه بودن قصه‏هاى قرآن) دليلى دست و پا كنيد؟ لكن دليلى جز سخن مشركان نيافتيد، به همان تشبث كرده و سخن آنها را حق دانستيد اما كلام ذات احديت را در رابطه با قرآن و قصه‏هاى آن ناديده گرفتيد كه مى‏فرمايد:**

**1 - لا ياتيه‏الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.(فصلت/42)**

**2 - و بالحق انزلناه و بالحق نزل ... (اسراء / 105)**

**3 - انا انزلنا اليك الكتاب بالحق (نساء / 105)**

**4 - هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق ... (جاثيه / 29)**

**5 - ام يقولون افتراه بل هو الحق من ربك ... (سجده / 3)**

**6 - ان هذا لهو القصص الحق ... (آل عمران / 62)**

**7 - واتل عليهم نبا بنى‏آدم بالحق ... (مائده / 27)**

**8 - و لا ياتونك بمثل الاجئناك بالحق و احسن تفسيرا (فرقان / 33)**

**9 - نتلوا عليك من نبا موسى و فرعون بالحق ... (قصص / 3)**

**10 - دهها آيه ديگر كه از حق بودن قرآن و قصص آن به صراحت‏سخن گفته‏است. (54)**

**چگونه با اينهمه آيات كه نفى هر گونه باطل مى‏كند، شما گفته مشركان را مى‏پذيريد؟**

**پاسخ ششم:**

**اين ادعا كه: «قرآن در جهت نفى اسطوره از خود نيست، بلكه در جهت نفى نسبت قرآن به شخص رسول‏الله صلى الله عليه وآله وسلم است، لذا مى‏گويد: بل انزله الذى يعلم السر... و تهديدهاى پروردگار هم بخاطر نسبت اساطير به قرآن نبوده بلكه بخاطر نسبت قرآن به پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم بوده است‏». سخنى باطل است. زيرا;**

**اولا: خداوند از حق بودن قرآن به معناى كامل آن سخن گفته است و آن را به خود نسبت داده است. (بل انزله) يعنى اين سخن مشركان دروغ است و باطل، زيرا اين كتاب (آيات، قصص و دستورها) كه به حق نازل شده است، ما فرستاديم و از سوى پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم نيست.**

**آيا مى‏توان گفت‏خداوند تمام قرآن را به حق نازل كرده لكن قصه‏هاى آن را بصورت باطل و افسانه نقل كرده است؟ به چه دليلى مى‏توان قصه‏هاى قرآن را از حكم كلى (لاياتيه‏الباطل) استثنا كرد؟**

**ثانيا: سياق آيات مورد بحث (نه آيه‏اى كه در آن واژه اساطير آمده است) سياق نقل موضع‏گيرى مشركان در مقابل حق است. خداوند مواضع آنها را در مسايل اصولى بيان مى‏كند و بصورت كلى هم رد مى‏كند. به همين جهت آنها استحقاق عذاب دارند زيرا به قرآن و اصول دعوت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم نسبت دروغ و باطل داده‏اند، حال آنكه تمام آنها از جانب پروردگار نازل شده است و خود به آن اذعان دارند.**

**ثالثا: مشركان چون مى‏دانستند كه نسبت دادن افسانه و باطل به خداوند، مورد پذيرش مردم قرار نمى‏گيرد، و خودشان هم قبول داشتند كه خداوند افسانه نمى‏گويد، اما مع‏الوصف به هدف دور ساختن مردم از پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم بود نسبت افسانه را به شخص پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم دادند نه به خداوند متعال. از طرف ديگر چون محمد صلى الله عليه وآله وسلم امى بود و خواندن و نوشتن نمى‏دانست، قطعا براى مردم سؤال برانگيز بود كه چنين شخصى چگونه اين سخنان زيبا و پرمعنى و منظم را مى‏گويد؟ مشركان براى اين‏گونه سؤالها نيز چاره‏انديشى كرده و گفتند: «اكتتبها فهى تملى عليه بكرة و اصيلا» براى او (از كتابهاى مقدس) نوشته‏اند و هر صبح و شام بر او املاء مى‏شود. بنابراين بايد گفت مشركان آن عصر خيلى باشعورتر از كسانى بودند كه در جامعه امروز نسبت افسانه را به ذات احديت پروردگار مى‏دهند.**

**پاسخ هفتم:**

**مقصود از وجود افسانه در قرآن چيست؟ آيا مقصود آنست كه خداوند از افسانه‏ها و قصه‏هاى خرافى كه ساخته و پرداخته ذهن انسانها و رايج در ميان مردم بوده است‏به هدف هدايت مردم نقل كرده است؟ يا مقصود آنست كه افسانه‏ها ساخته و پرداخته خداوند است؟ اگر مقصود قسم اول است، لازمه آن اينست كه خداوند براى هدف عالى از ابزارى باطل و پوچ و دروغ و خرافه و خيالى استفاده كرده باشد اين همان (الغايات تبرر المبادى) است. در حاليكه روح اسلام و احكام و قوانين و دستورهاى اخلاقى اجتماعى آن با اين نظر مساعد نيست. اسلام هرگز اجازه نمى‏دهد براى رسيدن به هدف از وسايل نامشروع بهره گرفته شود. آيا ممكن است كه خداوند بندگانش را از چنين كارى برحذر دارد، لكن خود از همان وسيله بهره‏گيرد؟ آيا با پذيرش چنين سخنى، قداستى براى دين، قرآن و احكام آن باقى مى‏ماند؟ و اگر مقصود قسم دوم است، لازمه‏اش آن است كه خداوند همچون مخلوقات داراى قوه وهميه و خياليه باشد; كه در ذهن و خيال خود چنين افسانه‏هايى را ساخته و پرداخته است؟ (نعوذ بالله) اين سخن بطلانش اظهر من‏الشمس و ابدى من‏الامس است و هيچ خردمندى آن را نمى‏پذيرد.**

**پاسخ هشتم:**

**استناد به گفتار برخى از مفسران علوم قرآنى (فخر رازى، رشيد رضا، عبده، شلتوت و ...) صحيح نيست. اولا: از سخنان آنها اعتقاد به وجود افسانه در قرآن، استفاده نمى‏شود، بلكه تمام آنها در ذيل آيات مربوطه به رد كلام مشركان و نفى اسطوره از قرآن پرداخته‏اند. ثانيا: برخى از آنها گفته‏اند قرآن اعتقادات باطل و خرافى مشركان يا كافران يا يهود و نصارى را نقل كرده است لكن همانجا گفته‏اند كه قرآن قبول ندارد. (اگرچه در پاره‏اى موارد بصراحت رد نكرده است) ولى اين سخن هم دليلى بر وجود افسانه و خرافه در قرآن نيست چون;**

**1 - قرآن نقل تاريخ اعتقادى، اخلاقى، اجتماعى امتهاى پيشين و جامعه زمان نزول وحى را براى تفكر و انديشه و درس‏آموزى نسل بعد انجام داده است.**

**2 - قرآن در بسيارى از موارد عقايد آنها را رد كرده است.**

**3 - قرآن در پاره‏اى از موارد بصورت مقايسه‏اى عمل كرده است. يعنى در مقابل حركت انحرافى و باطل، حركت صحيح و حق را بازگو مى‏كند، تا مردم معرفت‏يابند.**

**4 - سياق آيات در جهت رد و طرد اينگونه انديشه‏هاى باطل است.**

**5 - مواردى بصورت مثل آمده است كه لازم نيست مثل عين ممثل به باشد، بلكه آنچه مهم است نتيجه آن است كه همان جهت تمثيل (وجه شبه) است. و آيه «كما يقول الذى يتخبطه الشيطان من المس...بقره / 275» حالت رباخواران را در قيامت ترسيم مى‏كند كه; همچون جن‏زدگان، گيج، آشفته‏حال و پريشان محشور شوند. بطلان اين حالت (جن‏زدگى) ثابت نشده است. علاوه بر آن قرآن درصدد بيان تمثيلى براى حالت رباخواران در روز قيامت است، لذا براى فهم مردم مثالى مى‏زند.**

**6 - فخر رازى و سايرين (از مفسران و ...) بسيارى از موارد آراء و عقايد مختلف ديگران را در تفسير نقل مى‏كنند و گاهى در ميان آنها اسرائيليات و مطالب خرافى و باطل هست. امامقصود آنها پذيرش آن نظريه‏ها نيست‏بلكه جهت آگاهى و اطلاع بر اقوال مختلف آنها را نقل كرده‏اند. چه بسا مراجعه‏كننده‏اى به تفسير رجوع كند و يكى از آن اقوال را ببيند و پندارد كه نظريه مفسر است.**

**7 - سخنان بعضى از اين دسته ايهام دارد و يا نتيجه‏اش ممكن است اعتقاد به افسانه بودن برخى از مطالب قرآن باشد; لكن بر فرض كه آنها هم قائل به وجود افسانه باشند، به صواب نرفته‏اند.**

**پى‏نوشت‏ها:**

**1) تاريخ العرب قبل الاسلام 8/371.**

**2) سوره فرقان آيه / 5.**

**3) سيكولوجية القصة فى القرآن - التهامى نقره ص 61 - من آراء المستشرقين فى القرآن و قصصه .**

**4) الصحاح 2/684، معجم مقاييس اللغة 3/72 لسان العرب 3/363، تاج‏العروس 12/25.**

**5) لسان العرب 3/363، القاموس المحيط 2/49، اقرب الموارد 1/515 تاج‏العروس 12/25.**

**6) لسان العرب 3/363، اقرب الموارد 1/515، تاج‏العروس 12/25.**

**7) اقرب الموارد 1/515.**

**8) تاج‏العروس 12/25.**

**9) لسان العرب 3/363، تاج‏العروس 12/25.**

**10) لسان العرب 3/363، اقرب الموارد 1/515.**

**11) اقرب الموارد 1/515، تاج‏العروس 12/25.**

**12) امثال قرآن - على اصغر حكمت ص 9 به نقل از معجم القرآن طبع قاهره ص 404.**

**13) دائرة‏المعارف القرن العشرين 5/128.**

**14) الاسلام و الحداثة ص 265.**

**15) بينش تاريخى قرآن - يعقوب جعفرى - ص 17 به نقل از فرهنگ اساطير يونان و روم ترجمه دكتر احمد بهمنش نوشته پيرگريمال، و انسان و سمبولهايش - گوستاو يونگ - ترجمه ابوطالب صارمى ص 160.**

**16) همان ص 18، جاهليت و اسلام - يحيى نورى - .**

**17) تاريخ تحليلى اسلام - سيد جعفر شهيدى - ص 30 به نقل از الاصنام ص 6.**

**18) شعراء/187**

**19) مستدرك‏الوسائل 17/79.**

**20) مستدرك‏الوسائل 18/32/ ح 21935.**

**21) الاسلام و الحداثه ص 265 و امثال القرآن، على اصغر حكمت، ص 9.**

**22) القصص القرآن - عبدالكريم خطيب - ص 275.**

**23) مشروح اين بحث در مقاله «بحثى درباره قصص قرآن » نامه مفيد/ ش 5/ 25 آمده است.**

**24) تفسير كبير - فخر رازى - 4/951.**

**25) الفن القصصى فى القرآن صص 377 - 376.**

**26) الجانب الفنى فى قصص القرآن - عمر محمد باحاذوق.**

**27) فرقان/5**

**28) فرقان/6**

**29) بقره/275**

**30) كهف/90**

**31) تفسيرالمنار/ ج 1 / 399.**

**32) التفسير الكبير - فخر رازى ج 12 / ص 188.**

**33) الكشاف - زمخشرى ج 2 / ص 12.**

**34) مجمع البيان - طبرسى ج 4 / ص 444.**

**35) شعراء/187**

**36) تفسير كبير فخر رازى ج 15 ص 156.**

**37) مجمع البيان - طبرسى ج 4 / 538.**

**38) مجمع البيان 6 / 347.**

**39) نحل/30**

**40) الميزان 12 / 229.**

**41) التفسيركبير 20 / 17.**

**42) الكشاف 2 / 406.**

**43) الميزان 15 / 5.**

**44) مؤمنون 78/90**

**45) تفسير الكبير 23/115، الميزان 15/56.**

**46) الميزان 15/55**

**47) الميزان 15/172**

**48) الميزان 15 / 181.**

**49) عامربن حضرمى و يسار غلام عامر و جبر مولى عامر هر سه از اهل كتاب بودند و تورات مى‏خواندند و احاديث آن را براى مردم مى‏گفتند سپس مسلمان شدند و در محضر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بودند. به همين جهت‏برخى از مشركان - همچنين مستشرقان - اين تهمت را زده‏اند.**

**50) تفسير كبير 24 / 51.**

**51) سيره ابن‏هشام ج 1 ص 306.**

**52) همان مرجع قبل، ص 330.**

**53) سيره ابن هشام ج‏1 ص‏336**

**54) آل عمران/108، مائده/48، يونس/94، رعد/1و19، فاطر/31، زمر/2و41، شورى/17 و جاثيه/6.**